

درس دویست و هشتاد و دوم: صوت ۲۹۴

کیفیت انشاء و جعل حکم در مقام انشاء و کیفیت تنجّز

در مقام امتثال

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در جلسه قبل راجع به مسئله اقتران حکمین متمثلین یک مطلب باقی ماند که فراموش کردم در تتمه بحث این مسئله را بگویم و آن مسئله راجع به کیفیت انشاء و جعل حکم در مقام انشاء و کیفیت تنجز در مقام امتثال است. احکام الهی دو مرتبه دارند - البته برای اینها سه مرتبه یا چهار مرتبه در نظر می گیرند - که منظور ما از دو مرتبه یکی مرتبه آمریت و دیگر مرتبه مأموریت یعنی مرتبه تکلیف است. از این باب من دو مرتبه عرض کردم و الا سه مرتبه یا چهار مرتبه دارند بنا بر اختلاف مبنا که خیلی مهم هم نیست.

ذو مراتب بودن احکام الهی

یک مرتبه، مرتبه جعل است یعنی حکم در مقام انشاء جعل می شود. این جعل حکم در مقام انشاء اختصاصی به زمانی بودن و زمانه ندارد. زیرا عالم جعل و عالم انشاء عالم ثابت است و تقدّم و تأخّر در آنجا معنا ندارد که من باب مثال در یک زمان ابتدا وجوب صلات جعل بشود و در مدت بعد یا تاریخ بعد وجوب صوم جعل شود و در تاریخ بعد حرمت خمر جعل بشود بلکه در مقام تشریع به طور کلی جعل این احکام مشمول زمان؛ سبق و تقدّم و تأخّر نیست.

بله، از نقطه نظر ابلاغ که شرط برای تنجز است یا شرط برای فعلیت است، این تقدّم و تأخّر معنا دارد به خاطر اینکه احکام شرع همه متدرج البلاغ هستند و مشمول تدریج هستند. در مکه وجوب صلات آمد، در مدینه حرمت خمر آمد و سالیان سال مسلمین شرب خمر می کردند در حالی که این مسئله در آنجا به این کیفیت بوده است.

حتی اهل تسنن هم یک روایت راجع به شرب خمر امیرالمؤمنین - نعوذ بالله - نقل می کنند که حضرت با عبدالرحمن بن عوف و عثمان باهم بودند و ظاهراً این سه نفر شرب خمر کرده بودند و بعد وقت نماز آمد و شأن نزول آیه ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَرَى﴾^۱ راجع به این سه نفر است که من جمله از آنها امیرالمؤمنین است. این روایتی است که اهل تسنن نقل می کنند.^۲ من هم شنیده ام که این آقای فضل الله در کتاب تفسیرش این روایت را نقل کرده است گرچه می گویند که در نسخه بعد یا در همان نسخه

^۱ . سورة نساء (۴) آیه ۴۳.

ترجمه: «ای اهل ایمان، هرگز در حال مستی به نماز نیایید.» (محقق)

^۲ . سنن الترمذی، ج ۵، ص ۲۳۸.

این مطلب و این مسئله را [حذف] کرده‌اند، ایشان از اهل تسنن نقل کرده است.^۱ این آیه شرب خمر یا حرمت زنا در مدینه آمده است. حالا نمی‌دانم ایشان راجع به زنا از امیرالمؤمنین هم چیزی نقل کرده است یا نکرده است، مثل اینکه ایشان خیلی خوب تتبع می‌کند و روی این قسمت‌ها خیلی عنایت خاصی دارند!

این مرتبه که از آن تعبیر به مرتبه علل تنجّز یا علل فعلیت می‌شود در او تقدّم و تأخّر معنا دارد ولی نسبت به اصل جعل در مقام انشاء این تقدّم و تأخّر اصلاً معنا ندارد بنابراین وقتی که حکمی جعل بشود من باب مثال راجع به حرمت اتیان یا حرمت تناول نجس، این قضیه در تقدّم و تأخّر علل موجبۀ برای تنجّز دیگر دخالت نمی‌کند. اجتناب از نجس واجب است حالا چه این اجتناب در امروز اتفاق بیفتد و مبتلا به امروز باشد یا ابتلاء در اسبوع بعد باشد یا در اسابیع بعد باشد، از نقطه نظر حکم جعلی و حکم انشائی در مقام انشاء هیچ تفاوت و اختلافی نیست.

بله! ممکن است یک حکم در مقام تنجّز زود بلاغ بشود و حکم دیگر دیرتر ابلاغ بشود، این در مقام تنجّز اختلاف رتبه از نقطه نظر تقدّم و تأخّر زمانی صادق است ولی از نقطه نظر جعل این مسئله صادق نیست.

نزول اسماء کلیه الهی در مرتبه تشریع

حالا بحثی که راجع به امتناع اجتماع حکمین مثلین است، ما باید این مطلب را در مقام تنجّز یا در مقام انشاء لحاظ کنیم؟! در مقام انشاء معنا ندارد فرض کنید که شارع اجتناب از خمر یا اجتناب از تنجّس را واجب کرده است، در همان ظرف اجتناب از خمر یا اجتناب از تنجّس، اجتناب از غصب را هم واجب کرده است. در همان ظرف یعنی در همان مرتبه که مرتبه جعل است احتراز از اضرار را هم واجب کرده است در آن واحد؛ نه مقصود آن زمانی است چون مرتبه جعل مافوق زمان است، عالم جعل و عالم تشریع مشمول قاعده زمان نیست بلکه در عالم ملکوت و احکام صادره از مراتب اسماء و صفات کلیه الهی است یعنی تشریع به مقتضای تکوین، مرتبه نزول اسم رحمت و اسم قهاریت و اسم ربّیت و صفت ربّیت که جنبه تربیت و تکاملی انسان را دارد از این اسماء و صفات کلیه است که تشریع از اینها تنازل پیدا می‌کند. به مقتضای جنبه ربّیت است که احکام و تکالیف نسبت به بندگان وجود پیدا می‌کند، به مقتضای جنبه رحمانیت و عطوفت است که احکام مربوط به انفاق، صدقه، صلّه رحم و امثال ذلک وجود پیدا می‌کنند. به مقتضای آن اسماء کلیه جمالیه است که حکم به وجوب صلّات و حکم وجوب صوم و ضیافت الله و نزول انوار بر مُصلّی در هنگام صلّات تنازل پیدا می‌کنند.

بنابراین در مرتبه تشریع، نزول اسماء کلیه الهی است همان طور که نزول اسماء کلیه الهی در مرتبه تکوین

^۱ . تفسیر من وحی القرآن، سید محمد حسین فضل الله، ج ۷، ص ۲۷۵.

مقتضی تعینات خارجی است لذا ما می‌گوییم که تشریع باید عیناً مطابق با تکوین باشد، یعنی این دو قضیه منطبق بر هم باشند، نظام عالم تکوین که نزول اسماء و صفات کلیه الهی است، نظام تشریع هم باید منطبق بر نظام تکوین باشد فلهمذا اگر شارع انسان را به یک تکلیفی امر کند که از نقطه نظر سعه و از نقطه نظر تحمل مافوق تحمل مکلف باشد در اینجا این تکلیف لغو خواهد بود چون این تشریع منطبق و مطبّق بر نظام تکوین نیست.

انطباق مسئله تشریع با عالم تکوین یک اصل مهم در استنباط

این یک مسئله خیلی مهمی است؛ این یک اصل فقهی و یک مبنای فقهی است که بسیاری از اشکالات فقهی به واسطه این مبنا حل می‌شود و اگر ما از این نقطه نظر روی این مسئله کار کنیم به یک نتایج بسیار عالی می‌رسیم؛ یعنی یکی از اصول استنباطی ما را انطباق مسئله تشریع با عالم تکوین تشکیل می‌دهد، این یک اصل مهم در استنباط است.

فرق بین حال کدورت و قبض

اگر شما عملی را انجام بدهید که در آن عمل احساس کدورت کنید قطعاً این عمل مُضای شارع نیست زیرا مبنای شارع بر نورانیت، بر انبساط، بر سعه و بر اهداء است. احساس کدورت و ظلمت نیست. احساس قبض یک مسئله دیگری است که ممکن است برای انسان حاصل بشود اما اگر شخصی تشخیص بین قبض و بین ظلمت و کدورت را بدهد و برای او این دو مطلب کاملاً متفاوت باشد باید قطعاً دنبال این مسئله برود که علت و سبب برای این کدورت و ظلمت نفسانی چه بوده است؟ می‌تواند از اینجا پی ببرد به اینکه این حکم و این تکلیف قطعاً مورد رضای شارع نیست. حالا آن عدم ممضائیت و رضا یا به مرتبه حرمت می‌رسد یا به مرتبه کراهت می‌رسد، که آن یک راه خاص به خودش را دارد. این انطباق نظام تشریع و تکوین، نزول اسماء کلیه الهی است و جمع بین صفات و آن اسماء است.

حالا در زمان واحد یعنی در مرتبه واحد نه زمان، تمام احکام همه مجعول هستند. هر حکمی که در آن مرتبه مجعول باشد یک مایزای در عالم خارج قطعاً باید داشته باشد یعنی فرض کنید وقتی که حکم احتراز از خمر مجعول است، این احتراز از خمر در اینجا به واسطه آن جنبه مکدریّت و مُظلمیّت که دارد در کنار او ممکن است مسئله احتراز از خمر **بما هو مُضِرٌّ و بما أنّه مُضِرٌّ** مطرح باشد و یک امر واحد و تعین خارج مصداق برای دو قضیه طبیعت کلیه قرار بگیرد و این اشکالی ندارد؛ **الخمرُ حرامٌّ مِنْ حیثُ إنّهُ مکدر و الخمرُ حرامٌّ مِنْ حیثُ أنّه مُضِرٌّ للبدن** یا فرض کنید که **الغصبُ حرامٌّ مِنْ حیثُ إنّهُ تعدّ بِحقوقِ الناس** و از طرف دیگر من باب مثال این شیئی که الآن در اینجا هست واجب الاحتراز هست و **أنّه حرامٌّ مِنْ حیثُ أنّه نجسٌ**؛ شخصی یک چیز متنجّسی دارد، یک مایع متنجّسی دارد و می‌خواهد این را به یک مصرفی برساند یا مصرف مفیدی برساند مثل الکل که یک مصرف مفیدی دارد، حالا شما بیایید این الکل را از یک منزل غصب کنید و

ببرید و بعد هم تناول بفرمایید، این الکل از دو جهت منهی شارع است، یکی از نظر اینکه حرمت بر مسکریّت تعلق گرفته است و از یک طرف دیگر اینکه غضب است.

اگر انسان خمر را در منزل یک مسلمان ببیند شرعاً می تواند آن را از بین ببرد اما در منزل یهودی و نصاری نمی تواند انجام بدهد. اگر در منزل مسلمان باشد هدم و اهلاک او جایز است مثلاً شما منزل یکی از دوستانتان می روید، می بینید که بالأخره این در آنجا هست دیگر، حالا تفاوت می کند دوست داریم تا دوست، منظور من دوست سلوکی نیست او که شرب خمر نمی کند، بالأخره دوستان دیگر علی کل حال! مثلاً در آنجا شاید یک خمری باشد، کسی امانت گذاشته باشد، شما می توانید او را اهلاک کنید!

تلمیذ: وجوب دارد یا نه؟

استاد: وجوب ندارد بلکه جواز دارد. فقها فتوا به جواز می دهند، مرحوم علامه هم در تبصره فتوا به جواز می دهد.^۱

از نظر دیگر مسئله غضبیت است و غضبیت الآن با این قضیه باهم توأم شده اند و یک امر خارج مصداق برای دو جهت قرار گرفته است فلذا دو اثر متفاوت بر این جعل بر انسان تعلق می گیرد اگر من باب مثال این الکل را کسی بخورد و غضب هم باشد، از نقطه نظری که این مُسکر است او را حد می زنند، از نقطه نظری که غضب است باید پولش را به آن شخص مالک بپردازد؛ یعنی دو عقوبت و دو تبعه نسبت به این قرار می گیرد. حالا اگر سه تا حکم در این مسئله بود جمع بین سه حکم بود؛ فرض کنید که اگر نذر هم کرده بود چنانچه چیزی که مضر برای بدن اوست اگر تناول کند باید فلان مبلغ به فقیر بدهد و این الکل قطعاً مضر است بنابراین باید هم حد بخورد و هم پول الکل را به آن شخص بدهند و هم باید کفاره بدهد چون خلاف نذر در اینجا عمل شده است.

عدم دخالت تقدّم و تأخّر زمانی در مقام جعل

ببینید در اینجا احکام متماثل و احکام متوافقی نیست بلکه هر کدام از اینها حکم خاص به خودش را دارند گرچه از نقطه نظر مصداق خارجی مصداق واحد است، از نقطه نظر خمر مصداق برای جعل حرمت است، از نقطه نظر غضب مصداق برای حرمت غضب است، از نقطه نظر اضرار مصداق برای اضرار است، از نقطه نظر خُلّف نذر مصداق برای حرمت خلف نذر است و **هَلَمْ جَرّاً**، این به مقام جعل مربوط می شود؛ پس در مقام جعل چون تقدّم و تأخّر زمانی در آنجا راه ندارد از این نقطه نظر این مسئله سبقت سبق علم تفصیلی بر علم اجمالی و یا علم اجمالی بر علم تفصیلی در این موارد در اینجا معنایی نمی تواند داشته باشد و این به مقام جعل

^۱. تبصرة المتعلمين، ص ۱۱۲.

دخالت تقدّم و تأخّر زمانی در سلسله علل فعلیّت و علل تنجّز

حالا در مقام علم می آییم که مقام، مقام اثبات و مقام تنجّز است همان طوری که در ابلاغ، تقدّم و تأخّر از علل تنجّز دخالت دارد، علم مکلف به موضوع یا علم مکلف به حکم در سلسله علل فعلیت و علل تنجّز قطعاً دخالت دارد؛ اینجا مسئله تقدّم و تأخّر پیش می آید که من باب مثال در اینجا مکلف به حکم خمریّت عالم است اما عالم به موضوع نیست مثلاً یک خمری هست او خیال می کند ماء است و این را تناول می کند. یا عالم به موضوع است ولی عالم بر حرمت نیست، فرض کنید عالم است که بگوید: **أَنَّهُ خَمْرٌ** اما می گوید که الحمدلله فعلاً که حکم به خمر نیامده است و فعلاً بالا می کشیم!

نقاط بسیار سیاه و تاریک بهایی ها

این قضیه را گفتیم که مخدّره ای در بین فترت نسخ شریعت محمدی و ابتداء شرع حضرت علی محمد باب واقع شده بود، گفت که شریعت محمدی که نسخ شده است و حضرت نقطه اولی هم شریعت جدید نیاورده اند پس یا علی مدد! آقای ... قضیه را خدمتان عرض کرده ام یا نه؟ حضور ذهن ندارید؟! عجب! نمی شود، این قضیه اتفاقاً از نقاط بسیار سیاه و تاریک بهایی ها و اینهاست. دیگر اصلاً می گویند که این قضیه را باید فراموش کرد؛ حمام گرگان؛ بین راه گرگان و گنبد قره العین داشته می آمده است، از همان راه مشهد به طرف تهران می آمده است، در آنجا در گرداب می گویند که قضیه آن حمام گرداب را اصلاً باید فراموش کنید. بله ایشان در کتاب نوشته است که شادان و خندان وارد حمام مردانه شدند و بشارت دادند که حضرت نقطه اولی شریعت محمدیه را نسخ فرمودند و هنوز شریعت جدید هم نیاورده اند پس یا علی! چهل نفر اندر آن حمام به نوا رسیدند! عین عبارت را من نقل می کنم. در کتاب فلسفه نیکو، آنجا تاریخ بهایی را که می گوید خواندم.^۱ ما یک وقت خیلی از این کتاب ها را هم می خواندیم و هم داشتیم. کتاب ایقان و این چیزها را هم داشتیم، الآن هم دارم و ما همه را مطالعه کردیم. یک چرت و پرت هایی در این کتاب ها هست، واقعاً چیزهایی عجیب غریبی هست! امان از حماقت این مردم که نمی فهمند که این احمق الآن با این عمامه دارد این حکم را می گوید. آخر کمی فکر کنید آخر این هم حکم است!

علامه حلّی وقتی که پیش آن بایسنقر سلطان مغول یک صلات بر طریقه و فتوای این مذاهب اربعه خواند، اصلاً نفس خواندن صلات کفایت کرد که این مذهب چیست. تمام دست و پایش را به قاذورات و این

^۱. فلسفه نیکو، ج ۲، ص ۲۰.

چیزها نجس کرد و متلبس کرد و الله اکبر گفت و ﴿مُدَّهَا مَتَّانٌ﴾^۱ گفت و گفت که کافی است بعد یک پشتک زد، پایین رفت و بعد هم در آخر نماز به جای **السَّلَامَ عَلَیْکُمْ** یک ضربه‌ای از خود خارج کرد! آماده داشته است! آن افراد اهل تسنن [حاضر در مجلس] اصلاً اعتراض کردند که آقا دارد به اهل تسنن اهانت می‌کند و علامه حلی رفت کتاب‌های آنها را آورد که طبق فتوای ابوحنیفه تلبس به نجاسات اشکال ندارد، گفتن یک آیه ﴿مُدَّهَا مَتَّانٌ﴾ اشکال ندارد، به جای **السَّلَامَ عَلَیْکُمْ** با مسائل دیگر خروج از صلات حاصل می‌شود و همه درست است! گفت که من هم همه را باهم جمع کردم! از ابوحنیفه این را گرفتم. گفت که مالک بنگ را حلال کرده است، احمد فلان کرده است، آن یکی لواط را فلان کرده است، آن یکی زنا را فلان کرده است، بعد آخرش دارد که بنگ و می می‌خور و می‌باش شاد، که شریعت ز این چهار امام گشت تمام! آن بنگ و آن هم لواط و آن نمی‌دانم زنا و زنا هم همین‌طور، ابوحنیفه گفته است این فتوای ابوحنیفه است!

آن وقت وقتی که حکم دست اینها بیفتد اینها این‌طور می‌کنند و آقای مطهری هم می‌فرمایند که ابوحنیفه از مفاخر اسلام است!^۲ دستتان درد نکند! این آقای که آمد گفت:

خَالِفْتُ جَعْفَرَ بْنِ مُحَمَّدٍ فِي كُلِّ شَيْءٍ وَ فِي كُلِّ حُكْمٍ وَ لَمْ أَدْرِ أَنَّهُ يَغْمُضُ عَيْنِيهِ فِي السُّجُودِ أَوْ يَفْتَحُهَا، فَفَتَحْتُ وَاحِدَةً وَ غَمَضْتُ أُخْرَى.^۳

این عین عبارت ابوحنیفه است! آن وقت آقای مطهری می‌گویند که ابوحنیفه از مفاخر اسلام است! چرا؟! به‌خاطر اینکه با منصور دوانیقی درافتاده است. جناب آقای مطهری شما که یک عالم اسلام هستید، خوارج هم با معاویه و با سایر آنها درافتادند، شما که خودتان می‌گویید که خوارج و معاویه حکم دو طرف یک قیچی را دارند چطور آن وقت راجع به این آدم کثافتی که بنای شرع خودش را بر مخالفت با امام صادق علیه‌السَّلَام قرار داده است شما یک هم‌چنین تعبیری می‌آورید؟! چون در زندان رفت و در زندان هم به درک رفت و مرد! به جهنم که مرد، این همه ما آدم احمق داریم، این همه آدم بی‌دین داریم، اینها به‌خاطر مطامعشان زندانی شدند. آیا این زندانی که رفته است به‌خاطر مقابله با ظلم رفته است یا به‌خاطر هوای نفس و به‌خاطر خصوصیات و مسائل دیگر رفته است؟! تو [ابوحنیفه] یک عمر به امام صادق ظلم کردی! شما که آن موقع نبودید از جناب ابوحنیفه بپرسید که برای چه دارید دفاع می‌کنید! اگر شما درمقابل حق می‌خواهید دفاع کنید چرا آمدید با امام صادق درافتادید؟! چرا درمقابل امام صادق مکتب باز کردید؟! تو با مخالفت با امام صادق شریعت پیغمبر را انکار کردی حالا با منصور دوانیقی درافتادی به‌خاطر هرچه چیزی باشد چه ارزشی دارد؟! حالا یا پولش را نمی‌داده

۱. سورة الرحمن (۵۵) آیه ۶۴. معاد شناسی، ج ۱۰، ص ۱۸۴:

«برگ‌های درختان این دو بهشت، از شدت طراوت و سبزی، رنگشان به سیاهی و پُر رنگی می‌زند.»

۲. اسلام و مقتضیات زمان، ج ۱، ص ۱۰۴.

۳. قاموس الرجال، ج ۱۰، ص ۳۷۶؛ فرائد الأصول، ج ۴، ص ۱۲۵؛ مفتاح الکرامه، ج ۹، ص ۶۳۸.

یا با او سر لج افتاده است و بالأخره او هم او را در زندان انداخته است. بعد وقتی که ما از نفس خبر نداریم که این زندان به خاطر چه چیزی انجام گرفته است، چرا باید این حرف را بزنیم؟! مفاخر اسلام چیست؟!

مسئله علم مکلف

مسئله دیگری که در اینجا هست مسئله علم مکلف است؛ در مسئله علم مکلف آن علم در نقطه سلسله علل برای تنجز و برای فعلیت قرار می گیرد. در اینجا تقدّم و تأخّر هست اما در اینجا این تقدّم و تأخّر - به همان ادله ای که قبلاً عرض کردیم - باز موجب اجتماع حکمین مثلین نمی شود.

فقط تنها مطلبی که در اینجا می توانیم بگوییم این است که چنانچه علم در سلسله علل طولیه برای تنجز فعلیت باشد، اگر حکمی در مورد یک نجاست که در این إناء قرار بگیرد - نه در مورد سایر انواع حکم مانند غصب، اضرار، خلف نذر و سایر موارد - در آن حکم مماثل یعنی نجاست در اینجا می توانیم بگوییم اینکه آن علم، علت برای جعل حکم دیگر نسبت به مکلف باشد می توانیم بگوییم که شاید محل اشکال باشد چون وقتی که علم مکلف از آن جعل در مقام خطاب، کاشف است که در مقام خطاب آن جعل به مکلف تعلق می گیرد و در مقام تنبّه آن جعل به مکلف تعلق می گیرد والا اگر شخص خواب هم باشد خب جعل جای خودش را دارد، اگر میّت هم باشد خب جعل جای خودش را دارد، به مرده و زنده مکلف کاری ندارد، به خواب و بیدار مکلف کاری ندارد، تعلق حکم به آن مکلف در مقام فعلیت، در اینجا می توانیم بگوییم که علم در سلسله این علل قرار گرفته است. آن وقت تنجز مجدد براساس آن حکم واحد در اینجا دیگر معنا ندارد. این دیگر معنا ندارد که وقتی وجوب احتراز از نجس متنجز شد، دوباره وجوب احتراز از همان شیء با نجاست ثانیه متنجز بشود، باز وجوب احتراز به واسطه نجاست دیگر دوباره تنجز پیدا نکند که آن دیگر معنا ندارد که دوباره آن احتراز بر آن تعلق بگیرد. این نکته را می خواستم در تتمه بحث گذشته بگویم که احساس کردم در عبارات خلط شد ولی اگر نوع حکم در اینجا مختلف باشد ...

فرض کنید که بنا بر قول به نجاست کافر ما کافر را نجس بدانیم یا من باب مثال آن لعب [آب دهان] کلب باشد یا ثور خنزیر باشد که اینها همه متنجّس است، در این موارد که نجاسات متنوع شده است ما می توانیم بگوییم که در اینجا احکام متماثله نیست بلکه هر حکمی برای نوع خودش است و اختصاص به خودش را دارد و ممکن است مصداق واحد در اینجا برای احکام مختلفه قرار بگیرد. این تتمه بحثمان بود.

ملاک عمل به مرجح مخالفت با عامه

تلمیذ: ... این حکم به **خذ بمخالفها** که داریم ...

استاد: آن در صورتی است که تعارض باشد و ما وجه جمع نداشته باشیم بعد از تمام آن وجوه مرجحه

در آخر می‌رسد **خذ بمخالفها**^۱! این آخر قضیه است ولی اینها آمده‌اند اول قضیه گذاشته‌اند در حالی که نمی‌شود گذاشت. باید این مسئله را در آخر ملاحظه کرد.

تلمیذ: اینها کار امام معصوم علیه‌السلام و مخالفت با عامه را به‌عنوان یک موضوع مطرح کرده‌اند یا نه من باب‌مثال؟! استاد: نه به‌عنوان کشف است.

تلمیذ: یعنی شیعه هم باشد حرکتش براساس اصول صحیح نباشد مخالفتش لازم است. استاد: بله، فرق نمی‌کند.

تلمیذ: پس این نمی‌شود به‌عنوان یک اصل مقدم باشد بر...

استاد: نه‌خیر، صحیح نیست. الآن یکی از کارهایی را که اینها انجام می‌دهند این است که صلوات را در اوقات خودش می‌خوانند، در همین الآن افراد بسیاری از اهل علم ما هستند که اصلاً این را حرام می‌دانند یعنی این مسئله‌ای که ما آن‌قدر روایت راجع به آن داریم^۲ حرام می‌دانند!

مرحوم آقا رضوان الله تعالی علیه می‌گفتند که ما یک زمانی در ماه رمضان نماز ظهر را می‌خواندیم و بعد صحبت می‌کردیم و بعد منبری منبر می‌رفت و وقتی که از منبر پایین می‌آمد نماز عصر را می‌خواندیم. می‌گفتند که یک روز ما حضرت عبدالعظیم مشرف شدیم شیخی پیش ما آمد، گفت: سلام علیکم. گفت: بنده فلانی هستم ما نمی‌شناختیمش، گفت که شنیده‌ام شما نماز عصر را از اول وقت تأخیر می‌اندازید! ایشان فرمودند که بله، گفت که آقا این بدعت است! ایشان فرمودند که شما سواد فارسی دارید؟! گفت که آقا اختیار دارید، فرمودند که جامع عباسی را مطالعه بفرمایید، ببینید چطور ایشان در آنجا این مسئله را بیان کرده است! سنت را بدعت می‌دانند! چقدر تغییر پیدا شده است! اعتراض عامه به ما در این زمینه وارد است و عامه کارشان درست است، حالا ما بگوییم که **خلافاً للعامه** عمل کنیم؟! نه‌خیر، پس از ظهر مقدم کنیم، عصر را اول بخوانیم!! این فهم غلط است.

تلمیذ: می‌شود گفت که ائمه علیهم‌السلام مبین احکام بودند، در زمان امام صادق علیه‌السلام که این مسئله پیش آمد و از حضرت سؤال می‌کردند، ائمه بیان آن حکم را می‌کردند که پیامبر آورده بود نه‌اینکه یک مؤسس باشند و حکم جدید بیاورند.

استاد: بله.

۱. الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۵۵.

۲. سنن ابی‌داود، ج ۱، باب فی المحافظة علی وقت الصلوات، ص ۱۰۵، ح ۴۲۶؛ وسائل الشیعة، ج ۳، ابواب المواقیت، باب ۱۳، ص ۱۲۳، ح ۱۰.

اللهم صل على محمد وآل محمد